

اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزان

# پیش‌ما رس‌گشتن نبود عهد و فارا \*



## پرونده ویژه

تاسیس اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزان  
به روایت علیرضا حاجیان زاده و سید مهدی میراحمدی

# \* عهد و فو

تاریخ شفاهی جنبش دانش‌آموزی ایران



در یک دوشنبه پاییزی و البته نه چندان سرد در دفتر ستاد ارتباط بین حوزه علمیه و آموزش و پرورش در ساختمان وزار تخانه میهمانش شدیم. لبخند از چهره اش محو نمیشد مگر آنجا که سخن جدی شود و یا خاطره‌ای تلخ به یادش بیاید. علیرضا حاجیان زاده که اکنون موی سیاه کمتر روی صورتش پیدا میشود متولد ۱۳۳۹ است و همه او را به نام اتحادیه میهن‌شناسان و اتحادیه ای ها هم او را پیر تشکیلات میدانند. مردار دو نیز هست و مرد تشکیلات. خود را اینگونه معرفی میکند:

علیرضا حاجیان زاده هستم. از جهت تحصیلی دوران ابتدایی و راهنمایی را در دبیرستان و دبستان علوی گذراندم و دوران دبیرستان و متوسطه را بعد از راهنمایی در هنرستانی به نام هنرستان کارآموز در منطقه هشت طی کردم. از سال ۵۶ وارد حوزه شدم و دروس حوزوی را دنبال کردم و الان در سطوح عالی دروس حوزوی هستم که هنوز هم ادامه دارد در دروس خارج فقه و خارج اصول. از جهت کاری هم، رزومه کاری هم شروع کار من در اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزان بود در سال ۵۸ که دقیقاً بعد از دیپلم بود. سال ۷۲ وارد وزارت آموزش و پرورش شدم. از زمانی که وارد آموزش و پرورش شدم تقریباً همه‌ی دوره‌های مختلف، مسئولیت‌های مدیریتی در حوزه‌ی ستادی داشتم. دوره‌ای را مدیر کل روابط عمومی وزارت آموزش و پرورش بودم. دوره‌ای را به عنوان مشاور وزیر طی کردم. دوره‌ای هم تقریباً ده سال مدیر کل دفتر کمک آموزشی وزار تخانه بودم، مجلات رشد و مدیرمسئول مجلات رشد. یک دوره‌ی چهار ساله مدیر عامل کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بودم و الان هم مشاور عالی وزیر و دبیر ستاد همکاری حوزه‌های علمیه و آموزش و پرورش هستم.

فعالیت تشکیلاتی بنده در هنرستان کارآموز در شرق تهران آغاز شد. در آن هنرستان از فعالیت‌های کتابخوانی تا نئاتر و کوهنوردی انجام میشد و بعد از اینکه ساواک مدیریت آن مدرسه را تغییر داد فعالیت ما محدود شد. بعد از آن یکی برنامهی کوه تقویت شد و یکی هم مسجد. یعنی مسجدی که ما بیرون مدرسه انتخاب کردیم، شد پایگاه تجمع بچه‌ها بعد از ساعت درس. مسجدی بود توی میدان رسالت، به نام مسجد الرسول که الان هم هست. آن جا را کردیم پاتوق. امام جماعت خوبی هم داشت به نام آقای کرباسچیان که آدم انقلابی بود ما را هم تحویل گرفت رفتیم آن جا مستقر شدیم. کتابخانه‌اش را راه انداختیم و در واقع پاتوق بعد از ظهرهای ما شد آنجا، هر روز بعد از ظهر می‌رفتیم به آن مسجد. روزهای جمعه بچه‌ها را جمع می‌کردیم برنامه‌های اعتقادی می‌گذاشتیم. آن جا منحصر به مدرسه‌ی ما نبود. سعی می‌کردیم مدرسه‌های دیگر را هم یواش یواش جذب کنیم.

همزمان با هنرستان. ضمن این که ما خودمان توی هنرستان بودیم، سعی می‌کردیم مدرسه‌های دیگر را هم آن جا جذب کنیم. یعنی یک مرکزی شد برای تشکّل مدارس شرق تهران، شاید مبنای اتحادیه از همین جاها شروع شد که مدارس مختلف را سعی کردیم یک جا دور هم جمع کنیم. سعی می‌کردیم هر مدرسه‌ای را با مسجد محل خودش هم مانوس کنیم ضمن این که یک مسجد می‌شود محور مثلاً بیست تا مدرسه سی تا مدرسه، ده تا بیست تا مسجد دیگر هم به همین ترتیب یواش یواش فعال شود. همین اتفاق هم افتاد، تقریباً یک سری مساجد شرق تهران، فعال تر شدند ولی محور همین





مسجد بود. ظهر جمعه همه بچه‌های مدرسه‌های مختلف، آن‌جا تجمع می‌کردند. گروه‌بندی می‌کردیم اردو بر گزار می‌کردیم. حتی در ماجرای تظاهرات در تپه‌های قیصریه انتظامات آن تظاهرات به بچه‌های این مسجد واگذار شد.

۲۲ بهمن ۵۷ که انقلاب شد، خب مدرسه‌ها باز شد منتها شرایطی که مدرسه‌ی ما داشت این بود که کادر، کادر ساواکی بودند. راهشان ندادیم، یعنی خود ما ایستادیم و اجازه ندادیم آن‌ها بیایند توی مدرسه. تا دو سه هفته‌ای مدرسه‌ی ما کادر نداشت، خودمان بین خودمان تقسیم کردیم. یکی مان شدیم مدیر، دو تایمان شدند ناظم، چند تا هم شدیم معلم. همین بچه‌ها که مدرسه را اداره کنیم. سر ساعت زنگ می‌زدیم، سر ساعت صبحگاه بر گزار می‌کردیم. خودمان سال چهارم بودیم ولی مدرسه اداره کردیم. تا اینکه کادر جدید آمد.

بعد از انقلاب گفتیم این تشکلی که قبل از انقلاب را داشتیم باید سامان بدهیم و تبدیلیش کردیم به انجمن اسلامی. کتابخانه را باز کردیم، نمازخانه را باز کردیم، گروه‌های تئاترمان را راه انداختیم. گروه‌های ورزشی مان را راه انداختیم، کوهنوردی هایمان را تقویت کردیم. سال ۵۸ برنامه‌ریزی کردیم در تابستان یک اردوی بیست شبانه‌روزی جهادی در دماوند راه انداختیم. اول بیست روز بود، بعد تمدیدش کردیم. بچه‌ها بعد از بیست شبانه‌روز گفتند تمدید کنید. تمدیدش کردیم گفتیم خب یک مرخصی می‌دهیم بروید خانه‌هایتان دوباره رضایت‌نامه بگیرید. چون دانش آموز بودند. من و شهید بابایی و آقای سان کهن سرپرست اردو بودیم. حسینی‌ای در دماوند را کاملاً در اختیار ما گذاشتند. خود جهاد، شام و نهار و صبحانه کامل هزینه‌هایمان را به عهده گرفت. منتها با این شرط که ما صبح‌ها برویم توی زمین، گندم چینی کنیم بعد از ظهرها در اختیار خودمان باشیم.

رصد بندی کردیم و در واقع کارهای تئاتر و کارهای فرهنگی و جلسات مختلف داشتیم. صبح‌ها می‌ریختیم پشت کامیون و می‌رفتیم توی یک روستایی. هر روز می‌رفتیم توی یک روستا، توی یک زمین، گندم چینی می‌کردیم. تا ظهر می‌چیدیم می‌آمدیم نماز جماعت بر گزار می‌شد و نهار و دیگر بعد از ظهر یک نیم‌ساعتی هم می‌گفتیم همه بخوابند. می‌خوابیدند و سوت می‌کشیدیم همه بیدار می‌شدند. فعالیت‌های رصدها شروع میشد. اولین اردوی کشور را ما بر گزار کردیم. یکی از ویژگی‌هایی که داشت قبل از این که بخوایم برویم گندم چینی، صبحگاه بر گزار می‌کردیم. توی صبحگاه قرآن و سرود می‌خواندیم.

سال ۵۸ اردوی پیاده روی را هم به مقصد قم برای دیدار با امام انجام دادیم با بچه‌های کارآموز رفتیم. این قدر توی عالم جوانی بودیم که هیچ هماهنگی هم نکردیم با دفترش امام. رسیدیم، رفتیم پشت درب منزل امام گفتیم می‌خواهیم امام را ببینیم. گفتند امام وقت ندارند، شما وقت نگرفتید! گفتیم آقا وقت چیه؟ از تهران بلند شدیم راه افتادیم آمدیم پیاده امام را ببینیم. گفتند نه از قبل وقت می‌گرفتید. گفتند بایستید امام عصری ساعت فلان می‌آیند پشت بام دست می‌دهند نگاهشان کنید. گفتیم نه ما نیامدیم امام را نگاه کنیم، می‌خواهیم نگاه کنیم ولی برای ملاقات خصوصی آمدیم.

گفتند نمی‌شود. گفتیم بروید که به امام بگویید. بگویید که یک گروه جوان، تعدادشان هم این قدر است چهل نفر از تهران







پیاده آمدند می خواهند شما را ببینند وقت هم نگرفتند. اگر امام فرمودند بر گردید، ما پیاده بر می گردیم با ماشین هم بر نمی گردیم. به خاطر این که امام فرمودند، پیاده بر می گردیم. رفتند به امام گفتند و برگشتند گفتند که امام فرمودند بیایید داخل. منتها فقط در حد این که امام را ببینید.

رفتیم توی حیاط کوچکی، حضرت امام تشریف آوردند. یک نور وارد شد. آن موقع من یادم است یک نور وارد شد. اولین باری بود که امام را از نزدیک دیدیم. صف کشیدیم یکی یکی برویم جلو که دست امام را ببوسیم.

از امام تقاضا کردیم که چند کلامی نصیحت بفرماید ما بر گردیم. امام پذیرفتند. فرمودند «بسم الله الرحمن الرحيم» صدای اذان بلند شد آسمان را نگاه کردند گفتند «اذان شد. خدا حافظ شما». وای وای!!! «اذان شد امام» کشت ما را و یک درسی شد برای ما. من برای هر کسی تعریف می کنم می گوید عجب درسی گرفتید! عجب پیامی گرفتید از امام! «بسم الله الرحمن الرحيم اذان شد خدا حافظ شما». بله این هم یک خاطره ی خیلی خوبی بود که از امام داشتیم.

بعد از انقلاب مجاهدین خلق میلشیا راه اندازی کرده بودند. مجاهدین خلق توی مدارس راه اندازی شدند، میلشیا راه انداختند. صبحگاه ها در واقع جریان میلشیا را دنبال می کردند که ما خود به خود انگیزه دار تر شدیم. یعنی دیدیم اگر بخواهیم نجیبیم، این ها می آیند همه جا را می گیرند و گفتیم بیاییم تشکیلات را سراسری اش کنیم، سراسر تهرانی اش کنیم. اول می گفتیم شرق تهران یک کاری می کند، غرب تهران یک کاری می کند. بعد دیگر توی تابستان که شد، احساس کردیم که این ها دارند فعالیت می کنند و گفتیم بیاییم تشکیلات را سراسری کنیم که مسأله ی اتحادیه مطرح شد. از قبل از انقلاب که ما بالاخره این همه تجربه پیدا کرده بودیم که دانش آموزان می توانند در انقلاب حضور داشته باشند، در ادامه ی انقلاب هم حضور داشته باشند. این خود حس درونی ما بود، تجربه هم کرده بودیم فعالیت های مختلف فرهنگی و هنری و انقلابی و کوهنوردی و ورزشی، این ها همه را تجربه کرده بودیم گفتیم این ها را ترویج دهیم. ترویج هم اول منطقه ای شروع کردیم غرب تهران و شرق تهران و میان تهران. گفتیم نه باید این کار یک خرده جدی تر شود و بشود یک تشکل، حداقل در سطح تهران و بعدش هم کشوری. شاید اولش هم فکر کشور را نکردیم گفتیم حداقل در سطح تهران باید باشد، حالا اگر توان داشتیم کشوری اش می کنیم. سه نفر بودیم. من بودم آقای سان کههن بود و آقای قدسی پور که توی همان دماوند می نشستیم توی همان جلسات این بحث ها را آن جا می کردیم. بعد خب فکر کردیم که حالا این که می خواهیم کار کشوری کنیم که ما ابزار نداریم، توانایی نداریم پشتوانه نداریم، تأییدیه نداریم از جایی. به این جمع بندی رسیدیم که بهترین پشتوانه و تأییدیه، تأییدیه ی خود حضرت امام است. این کار نباید دولتی شود، نباید برود توی ساختارهای دولتی. کار، کار مردمی است و باید در واقع نظر امام را بپرسیم. حالا امام را کجا پیدا کنیم؟ جوان های هجده ساله، امام چه جوری ما را تحویل بگیرد؟ چه جوری خودمان را به امام برسانیم؟ این در بزن آن در بزن، گفتیم خب یک دفتری هست به نام دفتر تبلیغات حضرت امام که الان شده مدرسه مطهری. رفتیم آن جا خلاصه پرس و جو کردیم گفتند آقای امامی کاشانی مسئول این





دفتراند. خلاصه سعی کردیم از کانال‌های مختلف، خودمان را به آقای امامی کاشانی معرفی کنیم که ایشان هم ما را بپذیرند. بالاخره معرفی کردیم، یک جلسه رفتیم خدمتشان. آقای امامی کاشانی پذیرفتند ما را، رفتیم رزومه‌ی خودمان را مطرح کردیم که ما دانش‌آموزهای این سبکی هستیم، این جوری تحصیل کردیم، این کارها را کردیم، الان به این جا رسیدیم و الان آمادگی داریم که تشکیلات دانش‌آموزی راه‌اندازی کنیم. حاج آقا فرمودند که خب خیلی خوب است. ما این جا اتاق بهتان می‌دهیم، واحد دانش‌آموزی دفتر تبلیغات را شما راه‌اندازی کنید من هم کمکتان می‌کنم. گفتیم حاج آقا نه ما نمی‌خواهیم وابسته به جایی باشیم، می‌خواهیم مستقل باشیم. گفت در هر صورت من یک همچین کاری می‌توانم بکنم. کار دیگری انتظار دارید از من؟ گفتیم انتظاری داریم که اولاً با امام در میان بگذارید، ما این کار را اصلاً اجازه می‌دهند این کار راه بیافتد یا نه؟ ثانیاً سبکش هم پیشنهاد ما این است که بالاخره یک تشکیلات مستقلی باشد. ایشان می‌گفت من هم پیشنهادم این است یعنی در واقع دو نظر شد. نظر ما بچه‌ها این بود که یک تشکیلات مستقلی باشد، نظر ایشان این بود که بیایید همین جا من بهتان جا بدهم و واحد دانش‌آموزی راه بیندازید. از ایشان خواهش کردیم که هم نظر امام را روی اصل قضیه بگیرید که این کار اتفاق بیافتد یا نه؟ چون ما می‌خواهیم پشتوانه‌مان یک پشتوانه قوی معنوی باشد. یعنی می‌خواهیم بگوییم مسأله‌ی ولایت از روز اول برای اتحادیه مطرح بود و این یکی از امتیازات کار است که ما می‌گفتیم کارمان را باید با ولایت فقیه ببینیم. و ثانیاً خب سبک کار هم هر چی ایشان بفرمایند. ما نظرمان این است ولی هر چی ایشان بفرمایند. آقای امامی کاشانی گفتند من می‌روم با امام در میان می‌گذارم و جواب را می‌آورم برایتان. انصافاً هم خیلی صادقانه خدمت امام رسیدند و مطرح کرده بودند بچه‌هایی هستند یک همچین کاری را می‌خواهند راه بیندازند. دو تا پیشنهاد هم هست، یک پیشنهاد این که توی دفتر تبلیغات باشد، یک پیشنهاد این که مستقل باشند. عین همین را به امام هم گفته بودند و در واقع امام هم پاسخ ایشان را داده بودند. آن روزی که ایشان رفتند پیش امام، برای ما خیلی روز تاریخی و مهمی بود و هنوز هم که یادم می‌افتد قلبم شروع به زدن میکند. ایشان می‌خواست راه بیافتد: سلام حاج آقا! دارید می‌روید؟ بله دارم می‌روم. ما ایستادیم این جا تا شما برگردیم. ما ایستادیم آن جا و حاج آقا رفت و برگشت. ماشین وارد مدرسه مطهری شد، یک پارکینگ آن پشت بود ویژه‌ی ایشان بود. ما هم توی همان پارکینگ ایستاده بودیم. ماشین رسید و ایشان از در ماشین پیاده شد، ما چشم‌هایمان خیره شده بود به آقای امامی کاشانی. وقتی ایشان از ماشین پیاده شد، ما چشم‌هایمان خیره شده بود که بالاخره ایشان چه می‌خواهد بگوید. پیاده شد دیدیم لبخند زد. لبخند زد و از لبخندش فهمیدیم که بالاخره جواب را گرفتیم. لبخندی زد و فرمود که من با امام صحبت کردم و امام پذیرفتند. همان پیشنهاد شما هم شد که تشکیلات مستقل راه بیندازید و امام به من فرمودند که من از جهت مالی هم کمکتان کنم. وجوهات شرعی را به من اجازه دادند که به اتحادیه کمک کنم. همان جا هم دست کرد توی جیبش هزار تومان در آورد گفت این اولین قسط.







شروع کردیم. هنوز هم ساختمان نگرفته بودیم. فعلاً ایشان مجوزش را داد و ما شروع کردیم تشکیلات را طراحی کردن و جلسات بعدی مان با آقای امامی کاشانی در مورد ساختمان و راه اندازی بود. بهشان گفتیم خب ساختمان را چه کار کنیم؟ ایشان چهار پنج تا هفت هشت تا ساختمان به ما معرفی کرد از همین جاهای مصادره‌ای، گفت این‌ها را بروید ببینید هر کدامشان را خواستید من می‌گویم بهتان بدهند. بالاخره ایشان توی سیستم‌ها بود و ارتباط‌ها را داشت. ما چند جای مختلف را رفتیم دیدیم ولی این‌جا را پسندیدیم، همین خیابان ملک را پسندیدیم. هم مرکزیتش بهتر بود هم وسعتش بیشتر بود. چون جاهای دیگر که می‌رفتیم مثلاً پارتمانی بود یا شکل‌های مختلفی داشت یا کوچک بود. یادمان است که بهترین‌جا بود، پنج شش ساختمان را سوار بر موتور شدیم و رفتیم دیدیم. این‌جا برایمان بهترین‌جا بود.

شروع به برنامه ریزی کردیم و یکی از برنامه‌ها اعلام موجودیت بود. یکی از اتفاقاتی که همان شب اعلام موجودیت یعنی شب ۱۳ آبان افتاد، چسباندن پوسترها بود. خب ما پوسترها را می‌خواستیم در سطح شهر بچسبانیم، نه ماشینی داشتیم نه وسیله نقلیه‌ای داشتیم. بچه‌ها را جمع کردیم گفتیم بابای کدام تان ماشین دارد؟ آقای رحمانی گفت من دارم، من گفتم من دارم. چهار پنج نفر شدیم گفتیم ماشین‌های باباها را امشب بیاورید و تا صبح می‌خواهیم اعلامیه بچسبانیم. شب که شد دور هم جمع شدیم. هر کسی ماشین پدرش را آورد و سن ما سنی نبود که ماشین داشته باشیم. خیابان‌های تهران را تقسیم بندی کردیم شب تا صبح پوستر اتحادیه چسباندیم. پوستر هم همین‌آرم بود. صبح مردم آمدند هر کی هر طرف را نگاه می‌کرد آرم اتحادیه بود، یعنی اتفاق خیلی جالبی بود. زیر پل‌ها، دیوارها.

سنی نداشتیم اما برای خود اصولی را تعریف کردیم. یکی از آن اصول ولایت‌مداری بود. گفتیم کار را شروع نمی‌کنیم تا این که اجازه‌ی حضرت امام را داشته باشیم. این بحث ولایت‌مداری در اتحادیه نشست و خوشبختانه تا امروز هم یکی از ویژگی‌های اتحادیه همان ولایت‌مداری‌اش است که از همان ابتدا پایه‌گذاری شد. وقتی می‌گوییم ولایت‌مداری، یعنی این که هم گرایش دینی هم گرایش انقلابی تحت زعامت ولی، دومین نکته‌ای که به نمایش گذاشته شد بحث خودجوشی بود. یکی از اصول کار اتحادیه خودجوشی اتحادیه است. از ابتدا پایه‌ریزی شد، یعنی بدون عدم وابستگی به سازمان‌های دیگر و این که اتحادیه روی پای خودش باشد، روی پای محور دانش آموز باشد، پشتوانه‌اش پشتوانه‌ی دانش‌آموزی باشد. ویژگی بارزی که اتحادیه دارد در کنار ولایت‌پذیری، آن خودجوشی از پایین به بالاست. یعنی ما همیشه می‌گفتیم اتحادیه یک تشکلی است از بالا به پایین و پایین به بالا. بالا به پایینش بحث ولایت، و پایین به بالایش آن خودجوشی و خودگردانی دانش‌آموز است. ویژگی دیگری که از اول پایه‌گذاری شد عدم گرایش سیاسی خاص بود. مراقب بودیم که توی این جریانات سیاسی مختلفی که شاید اوایل انقلاب، خیلی هم مثل امروز دسته‌بندی‌ها پراکنده نبود؛ ولی بالاخره بود. سازمان‌های مختلف بودند هر کدام گرایش خاص خودشان را داشتند. ما تلاش می‌کردیم که هیچ وابستگی‌ای به گرایش خاصی و سازمان خاصی که گرایش سیاسی دارد پیدا نکنیم. البته آن موقع خیلی‌ها وقتی ما وارد عرصه شدیم علاقمند بودند که ما





را به عنوان واحد دانش‌آموزی خودشان مطرح کنند. از همه استفاده می‌کردیم، مثلاً حزب جمهوری اسلامی، مجاهدین انقلاب اسلامی، جهاد سازندگی ما با همه ارتباط داشتیم، امکانات هم می‌گرفتیم؛ ولی مراقب بودیم که این امکانات گرفتن موجب وابستگی سازمانی نشود.

من یادم هست که ملاقاتی را خدمت حضرت آقا داشتیم زمان رهبری‌شان، تعبیری را ایشان به کار بردند در مورد اتحادیه که این تشکیلات و این اتحادیه، مصداق یکی از مصادیق اسس علی‌التقوی من اول یوم هست و این خیلی شیرین بود برایمان که حضرت آقا با این اشرافی که دارند این‌جا را به عنوان اسس علی‌التقوی من اول یوم از شما یاد می‌کنند. خیلی به دل‌مان نشست، خیلی خوشحال شدیم که در هر صورت چنین شروعی را داشتیم؛ چون بحث شروع اتحادیه است این شروع، شروع بسیار خوبی بود که من به نظرم می‌رسد تا الان هم حفظ شده و باید حفظ شود. این یک نکته که شاید اولین قدم‌ها و اولین نگاه‌های ما بود. ما کار را که شروع کردیم و وارد آن ساختمان شدیم، نظافت ساختمان را بگذریم که چه شور و حالی بچه‌ها داشتند. بچه‌های دوست‌های مدرسه‌ایمان را به قول معروف؛ چون ما هنوز حال و هوای مدرسه را داشتیم. بچه‌ها را گفتیم آمدند به شیشه پاک کردن، شیشه‌ها را پاک می‌کردند، زمین‌ها را تمیز می‌کردند، تی می‌کشیدند و در واقع آن‌جا را آماده کردیم برای این که کار را شروع کنیم. اولین اقداماتی که برای ما مطرح بود نام‌گذاری بود؛ چون اسم اتحادیه و این‌ها از اول که نبود. یک تشکیلاتی می‌خواستیم راه‌بیندازیم هیچی هم نداشتیم. گفتیم آقا این کار را می‌خواهیم کنیم ساختمان بدهید. ساختمان دادند، حالا چه کار کنیم؟ بسم‌الله! باید نام‌گذاری کنیم، باید آرم را طراحی کنیم، باید سازمان‌دهی کنیم، اساس‌نامه بنویسیم. اولین قدم‌هایمان این‌ها بود. یک شورایی هم تشکیل دادیم، شورای مشاورین. بعضی از معلمین مان را دعوت کردیم. مثل همان شهید بابایی که گفتم از بزرگان ما بود توی هنرستان، از ایشان دعوت کردیم. از آقای عباسی دعوت کردیم که از معلمین مان بودند. از آقای رسایی دعوت کردیم. صبح‌های زود ساعت هفت صبح می‌گذاشتیم تا مثلاً هشت و نه. یک مشورت‌هایی می‌کردیم که چه کار باید بکنیم. سن مان هم کم بود بالاخره از دو تا بزرگتر هم باید کمک فکری می‌گرفتیم. این‌ها فقط به ما کمک فکری می‌دادند، هیچ رسمیت خاصی نداشتند. این‌ها همه توی همان مرداد و شهریور ۱۳۵۸ بود. همان اول که ساختمان را گرفته بودیم. هنوز اولین قدم‌ها بود، هنوز هیچکس توی ساختمان نبود فقط ما سه نفری بودیم که شروع کننده بودیم و با این آقایان هم دعوت کردیم جلسات مشورتی برگزار کردیم. اسم اتحادیه را اول گذاشتیم انجمن اسلامی دانش‌آموزان. و حتی آرمی هم که طراحی شد، زیرش یادم است با خط تعلیق شکسته، انجمن اسلامی دانش‌آموزان نوشته شد. که بعدها یک مقداری که کار گذشت، قبل از این که اعلام موجودیت کنیم گفتگو می‌کردیم کار می‌کردیم. توی گفتگوهایی که می‌کردیم، اسم‌های مختلف مطرح شد. اسم اتحادیه انجمن اسلامی دانش‌آموزان در واقع به تصویب رسید.

فردی به نام عادل در واقع طراح بود. ایشان هم آرم سپاه را و هم آرم مجاهدین انقلاب را کشیده بود. ما هم به او سفارش







دادیم. یکی دو جلسه هم گذاشتیم. گفت شما چه می خواهید که من آن را تبدیل کنم به آرم؟ ما هم دیدگاه‌های مان را مطرح کردیم. گفتیم کار فرهنگی، کار انقلابی، کار دینی می خواهیم انجام بدهیم و این نمادها توی این آرم بیاید. این آرمی هم که ایشان کشید، به آن چند تغییر دادیم مثلاً کوهی زمین کوچک بود، گفتیم آن را بزرگتر کند. الله را مثلاً اضافه کردیم. آن قلمی که زیرش است نهاد فرهنگی است، مشتی که بالایش است نماد انقلابی است. ادامه که پیدا کرده در واقع نماد دینی و سیر الی الله است که به سمت تعالی می رویم. آیه‌ای که بالایش نوشته شده در واقع ذیل آیه شریفه و ذیل قرآن و ذیل سایه قرآن می خواهیم باشیم. و البته آیه‌ای که اول انتخاب شده بود آیه دیگری بود. «ایه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» این آیه اول انتخاب شده بود. علتش هم این بود که بالاخره اوایل انقلاب، بحث ولایت خیلی مطرح بود و می خواستیم با این آیه برسانیم که ما ولایت مداریم. ضمن این که بحث هم قرآن بود هم عترت بود هم ولایت فقیه بود، همه‌اش با هم بود. منتها بعد نشستیم بررسی کردی گفتیم یک مقدار آیه را باید تخصصی ترش کنیم. آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول» خیلی عمومی بود یعنی با همه‌ی انقلاب، سر زبان‌ها بود. گفتیم آیه را باید تخصصی تر کنیم و این آیه را انتخاب کردیم که «یزکیهم و یعلمهم الکتاب» که هم بحث تزکیه و تعلیم هست، هم در واقع رسالت پیامبر هست به آن بحث ولایت و ولایت پذیری؛

این نگاه را داشتیم که بالاخره اتحادیه جهانی است؛ چون انقلاب ما باید انقلاب جهانی باشد، این نگاه را هم داشتیم که بالاخره در ذیل انقلاب اسلامی که انقلاب جهانی است اتحادیه هم که یک تشکل جهانی است.

همان ابتدا سه نفری که بودیم سه واحد تشکیل دادیم. آن موقع واحد نمی گفتیم، می گفتیم ارگان. ارگان تشکیلات، ارگان آموزش و ارگان روابط عمومی. مسئول ارگان تشکیلات من بودم، ارگان آموزش آقای سان کهن بود، و ارگان روابط عمومی، آقای سید ضیاء قدسی پور. اسم جلسه‌ای هم که سه نفره تشکیل می دادیم گذاشتیم شورای اجرایی و همه کارهایمان را می آوردیم توی شورای تصمیم می گرفتیم.

اولین چیزی که باز به نتیجه رسیدیم این بود که باید آیین نامه‌ای برای کار بنویسیم. یعنی برای همین سه تا ارگان، آیین نامه بنویسیم و این اساس نامه‌ی کلی بود. نگارش این آیین نامه به من سپرده شد. رفتم خانه، از آن عصر و غروب که رفتم خانه شروع کردم، تا خود صبح یک سره می نوشتم. می نوشتم پاره می کردم، می نوشتم پاره می کردم؛ بالاخره نوشته شد در واقع صبح بعد از نماز تمامش کردم، صبحانه خوردم و حرکت کردم. شب را اصلاً نخوابیدم. صبح سوار موتور شدم حرکت کردم که بیایم اتحادیه، توی راه نمی دانم خوابم رفت چی شد که تصادف کردم. یک تصادف سنگین با یک مینی بوس کردم و تقریباً یک هفته بی‌هوش بودم.

ج: بعد از این که به هوش هم آمدم هیچ صحنه‌ای یادم نبود ولی صحنه را و مینی بوس را دیدم که از وسط جرّ خورده بود از وسط. موتورم هم نصف جلو نداشت. دکترها گفته بودند فقط بنشینید دعا کنید، هیچ کار دیگر نمی توانید بکنید. یک هفته







کاملاً من بیهوش بودم. بعد هم یکی دو هفته گیج بودم توی خانه، استراحت کردم و از گیجی در آمدم و آمدم سر کار. مرحله‌ی بعد، گفتیم ثبت‌نام کنیم خوددفتتر مرکزی را راه بیندازیم. بالاخره سه تا واحد تشکیل دادیم، سه تا مسئول هم دارد ولی عوامل ندارد. ثبت‌نام کنیم یک عده‌ای را جذب دفتتر مرکزی کنیم و بالاخره واحدهای مختلف‌مان را تشکیل بدهیم که خوب از طریق ارتباط‌هایی که داشتیم همین جور ی دهان به دهان، بدون این که بخواهد اعلام عمومی شود دعوت کردیم دوستانی آمدند فرم ثبت‌نام درست کرده بودیم. معرف داشتند، معرف‌شان را می‌نوشتند فرم ثبت‌نام پر می‌کردند. مصاحبه گذاشته بودیم، مصاحبه می‌کردیم. مثلاً خود من بیشتر مصاحبه‌ها را انجام دادم و در واقع نتیجه‌ی مصاحبه را می‌بردیم توی آن شورای سه نفره، می‌گفتیم که این ویژگی‌ها را دارد تأیید می‌شود یا تأیید نمی‌شود؟ تأیید که می‌شد دعوت می‌کردیم. گفتیم بالاخره اول باید دفتتر مرکزی را راه بیندازیم، بعد برویم سراغ مدارس و مناطق و این‌ها. اولین مرحله دفتتر مرکزی را این جور راه‌اندازی کردیم و واحدهای مختلف را شکل دادیم. خیلی‌ها آمدند مصاحبه کردند ولی فکر کنم بیست سی نفر هم خواهر بودند هم برادر جذب شدند. بعداً واحد خواهران راه انداختیم.

بعد از این که این نیروها را جذب کردیم و سامان دهی کردیم و این‌ها، گفتیم خوب حالا چه کار کنیم؟ یک کاری هم باید انجام بدهیم. کار را از کجا باید شروع کنیم؟ فکر کردیم از خود دفتتر مرکزی، خدماتش را بیاوریم تعریف کنیم که چه خدماتی می‌توانیم بدهیم. اولین چیزی که به ذهنمان رسید این بود که نمازخانه‌های مدارس در سطح تهران را راه‌اندازی کنیم. کتابخانه‌های مدارس را راه‌اندازی کنیم. مراسم صبحگاهش را سامان بدهیم. اول تولیدات را آماده کردیم. قبل از این که برویم سراغ مدارس، شروع کردیم به تولید کردن. مثلاً موکت، مقدار زیادی موکت خریدیم. سعی می‌کردیم از امکانات دیگران استفاده کنیم. مقدار زیادی موکت که هر مدرسه‌ای می‌آمد مراجعه می‌کرد، آن‌جا می‌بریدیم و لوله می‌کردیم بهشان می‌دادیم. دهان به دهان متوجه شده بودند. اعلام عمومی نکرده بودیم که حجم زیادی وارد شود. اسم مدرسه‌شان را می‌نوشتیم، می‌گفتیم شما از این به بعد عضو هستید. آقای سعیدیان که الان جزء قراء بین‌المللی است آن موقع دانش‌آموز بود دعوتش کردیم. صوت خیلی دلنشین و خوبی داشت خیلی هم کودکانه و نوجوانانه می‌خواند. سیستم صوتی قوی‌ای هم داشتیم برای ضبط، چون یک بخش‌اش مال هم ساواک بود. یک دستگاه‌های ریل بزرگ بود مال ساواک بود مصادره کرده بودیم، از حزب گرفته بودیم. یک سیستم استودیو ضبطی خلاصه آن‌جا راه‌اندازی کردیم و آقای سعیدیان را نشان دادیم. یک جزوه‌هایی هم درست کردیم به نام جزوه قرآن صبحگاهی که هر صفحه‌اش دو تا سه تا آیه با ترجمه بود. به ایشان گفتیم این‌ها را جدا جدا بخوان، نوار را می‌دهیم به مدرسه. جزوه‌ها را هم تکثیر می‌کردیم، مدرسه می‌آمد مثلاً دویست دانش‌آموز داشت. دویست نسخه از این جزوه‌ها می‌گرفت و یک نوار قرآن، نوار قرآن را صبح به صبح می‌گذاشتند پشت بلندگو، بچه‌ها جزوه را می‌گرفتند دستشان و می‌خواندند. در هر صورت مدارس وقتی مراجعه می‌کردند، یکی بهشان می‌دادیم. از موکت گرفته تا نوار قرآن و جزوه صبحگاهی و کتاب و این‌ها بهشان می‌دادیم و این‌ها را عضو می‌کردیم.





جریان اعلام موجودیت هم که در واقع به این صورت بود که ما سیزده آبان را انتخاب کردیم به دلیل این که سال قبلش روز سیزده آبان دانش آموزان به شهادت رسیده بودند. این روز یک مقداری رفت به سمت این که روز دانش آموز شود و گفتیم بهترین موقعیت هم هست. سه چهار ماه هم قبلش کار کرده بودیم، مراسم عمومی توی زمین چمن دانشگاه تهران قرار بود برگزار شود تحت عنوان روز دانش آموز. خاطرات روز دانش آموز و شهادت دانش آموز. آن جا ما از فرصت استفاده کردیم از تریبون وقت گرفتیم. گفتیم به ما یک وقت بدهید، ما می خواهیم یک بیانیه هست بخوانیم بیانیه ی اعلام موجودیت است. به ما وقت دادند و این بیانیه را تنظیم کردیم و به یک دانش آموز هم دادیم خواند. شب قبلش هم اشاره کردم، یک کار تبلیغاتی گسترده کردیم. آرم اتحادیه را روی پوسترهای بزرگ چاپ کردیم به شکل رنگی که قرمز و سبز و رنگ های مختلف بود، توی پوسترهای بزرگ چاپ کردیم. گفتیم این ها را توی سطح تهران برویم بچسبانیم که شب قبلش بسیج شدیم، همان بچه هایی که بودیم گفتیم ماشین های بابایتان را بگیرید. نه ماشین داشتیم نه چیزی داشتیم. توی هر ماشینی یک نفر دو نفر، یک نفر رانندگی کند یک نفر بچسباند. دو نفر سه نفر تقسیم شدیم و خیابان ها را هم تقسیم بندی کردیم. رفتیم زیر پل ها روی دیوارها پر کردیم آرم. یعنی طوری بود که صبح هر کسی می آمد بیرون هر طرف را نگاه می کرد آرم اتحادیه را می دید. اصلاً خیلی ها می گفتند این چه تشکیلات بزرگ و عظیمی است که این طوری یک روزه همه ی تهران را آرم باران کرده! خوب بعدش هم اعلام موجودیت که انجام شد، در واقع اتحادیه به شکل رسمی راه افتاد.





مثلی در فلسفه هست که می‌گوید "گر حفظ مراتب نکنی زندگی".

یکی از معانی آن این است که برای فهم هر موضوعی هم باید هم به متن آن توجه کنی هم به زمینه وقوع آن. به تعبیر دیگر هم زمینه و هم زمانه آن را مورد لحاظ قرار دهی. در سال ۵۷ انقلاب اسلامی اتفاق می‌افتد و به دنبال آن در کنار تغییری که در شخصیت بسیاری از انسان‌ها رخ می‌دهد و انسان‌های انقلابی وارد عرصه‌های اجتماعی می‌شوند نهادسازی‌هایی نیز در متن انقلاب اتفاق می‌افتد. از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تا کمیته امداد و جهاد سازندگی و جهاد دانشگاهی و دفتر تبلیغات اسلامی. در کنار همه این نهادها تنها نهاد دانش‌آموزی برآمده از متن انقلاب انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزان است. این انجمن‌ها که نامشان بیشتر برگرفته از انجمن‌های اسلامی دانشجویان بود - اصولاً در آن زمان هر گروهی که گرد هم می‌آمدند بیشتر عنوان انجمن را داشتند - در دهه ۵۰ فعالیت خود را آغاز کرده بودند (برخی این فعالیت را به دهه‌های ۲۰ و ۳۰ نیز مرتبط می‌دانند) هر چند عنوان انجمن اسلامی را نداشتند و هر چند این عنوان در بحبوحه پیروزی انقلاب اطلاق شد. نکته مهم در این انجمن‌ها ماهیت اسلامی و خودجوشی و جنبشی است.

از سوی دیگر دانش‌آموز دارای این ویژگی است که ملاحظات محافظه کارانه و یا سودمدارانه سایر اقشار را ندارد. اوسری ترس دارد و در بین اقشار دیگر از جمعیت بیشتری برخوردار است و البته همواره دیده نمی‌شود. امروز اگر درباره حرکت‌های انقلابی دانش‌آموزان پیرسیم معمولاً در درجات بعدی در بین اقشار انقلابی اسمی از آنان می‌آید در حالی که به نظر نگارنده نقششان از دانشجویان و معلمان اگر بیشتر نباشد کمتر نیست. به هر حال این نیروی عظیم بعد از انقلاب اسلامی نقش خود را در مدارس بیشتر از پیش احساس کرد. گزارشاتی که درباره اداره کامل مدارس توسط این انجمن‌ها، بیرون کردن مدیران ضد انقلابی از مدارس و ادارات، تامین امنیت شهرها و درگیری‌های نظامی با اشرار مؤید این مطلب است. اما با همه این اوصاف نهادها و گروه‌های انقلابی و ظاهراً انقلابی باز این قشر را نادیده گرفتند و تنها در حد شاخه دانش‌آموزی به آن بها دادند. به طور مثال در حزب جمهوری اسلامی شاخه جوانان و دانش‌آموزی وجود داشت و در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که از این شاخه هم خبری نبود. البته در سازمان مجاهدین خلق (منافقین) این امر بهتر دیده شد و با تاسیس سازمان دانش‌آموزان مسلمان و بعدها میلیشیا عرصه‌های جدی ضد انقلاب در حوزه دانش‌آموزی ایجاد شد. در همین فضا است که دانش‌آموزان یکی از همین هزاران انجمن اسلامی در کشور دست به کاری بزرگ می‌زنند. این دانش‌آموزان که اغلب در سال آخر هستند و یا به تازگی دیپلم گرفته‌اند از هنرستان کارآموز تهران تجربه‌ای کسب کرده‌اند که می‌تواند نیروی محرکشان برای تاسیس نهادی به وسعت کشور باشد. اینکه چطور به ذهنشان خطور می‌کند که نهادی به وسعت کشور ایجاد کنند خود تحلیل جداگانه طلب می‌نماید اما نسبت به سایر نهادهای انقلابی دارای دایره نفوذ قدرت بالایی هستند. هر چند در بین معلمان دوره هنرستان افرادی مانند مهندس کتیرایی، مهندس گنابادی، شهید رجایی، میر حسین موسوی، سید محمد خامنه‌ای، کیومرث صابری فومنی و افراد تاثیرگذار دیگر یافت می‌شود اما عملاً در حوزه تاسیس از افراد دارای





قدرت نفوذ جز آیت الله امامی کاشانی استفاده نمی کنند. در حقیقت بحران مشروعیت آنها را دست به دامان آیت الله امامی کاشانی می کند آن هم برای دو منظور یکی اینکه آیا اصلاً این تاسیس را انجام دهند یا خیر و دوم اینکه مستقل باشد یا ذیل یکی از نهادهای انقلابی باشد؟ پاسخ امام روشن است اول اینکه ایجاد شود و دستور به آقای امامی هم می دهند که به آنها کمک کند و قضیه هزار تومان کمک اول که مشهور است اتفاق می افتد و دوم اینکه مستقل باشد. در حقیقت اتصال به امام را آقای امامی کاشانی به عهده می گیرد و در مقام عمل هم کمک شایانی به آنها می کند و تا سال ۱۳۶۲ این اتصال را برای این نهاد فراهم می آورد تا روزی که به دلیل مشغله فراوان استعفای خود را به این نهاد اعلام می کند. هر چند آقای امامی هرگز حکم کتبی از امام نداشت اما رابط بین این نهاد و امام بود و در برخی مواقع حساس به شدت متمر ثمر واقع شد. تحلیل حاضر ناظر بر تاسیس است لذا خوانندگان را به خاطرات آقای علیرضا حاجیان زاده ارجاع می دهیم. با تاسیس این نهاد در ابتدا سه نفر بر تصمیم های آن مؤثر بودند: سید ضیاء الدین قدسی پور، علیرضا سان کهن و علیرضا حاجیان زاده. دو نفر اول در همان ماه های اول از این نهاد جدا شدند و تنها فردی که تا امروز نیز مؤثر است و باقی مانده علیرضا حاجیان زاده است. نکته حائز اهمیت در این نهاد تیزهوشی بالای افراد موسس در عین جوان بودنشان است. در برهه هایی از زمان که برخی نهادها انقلابی به انحراف افتادند و یا بیراهه رفتند اتحادیه در حداقل فراموشی از آرمان های خود بود و یا به جرأت می توان گفت به انحراف نرفت. این تیزهوشی ثمره کار تشکیلاتی و اتصال به رهبری نظام بوده است.

کار گروهی و خرد جمعی در اتحادیه توانست در همان ابتدا سنگ بنای محکمی بگذارد و در تلاطم حوادث از بین نرود. ساختار سازی تشکیلاتی با محوریت انجمن ها، تقسیم کار دقیق، استمرار روحیه ایثار و گذشت، عدم وجود انگیزه های مالی و سیاسی و اداری، ارتباط با پاکترین قشر جامعه یعنی دانش آموزان توانست نیروی محرکه قوی برای آغاز کار باشد. اتحادیه هر چه داشت از مایه انجمن های خود بود که در چرخه نیرویی در اتحادیه قرار می گرفتند و از پایین به بالا می توانستند وارد اتحادیه شده و در ساختار آن نقش بازی کنند امری که در کمتر نهادی شاهد آن بودیم. این قوت در انجمن ها بود که به اتحادیه قوت می داد چه اینکه اتحادیه در بدو تاسیس شروع به یارگیری از انجمن ها و سپس اتحادیه های شهرستان ها کرد. چه بسا شهرستان هایی که قبل از دفتر مرکزی اتحادیه تاسیس شده بودند و در سال های ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ به اتحادیه پیوستند و گاه مثل کانون انجمن های اسلامی دانش آموزان اهواز در اواخر دهه ۶۰ پیوستند.

آنچه اتحادیه را در سال اول قدرت داد نه پول و نه وابستگی به نهادهای قدرتمند نبود بلکه این نیروی انسانی کارآمد در ساختاری تشکیلاتی بود که توانست اتحادیه را اتحادیه کند. نگاهی به انجمن های اسلامی دانشجویان مانند طیف تحکیم وحدت یا انجمن اسلامی معلمان و سایر انجمن های اسلامی نشان می دهد مسئولان اتحادیه انجمن های اسلامی دانش آموزان چگونه به راست و چپ نچرخیدند و از قطار انقلاب فاصله نگرفتند. هر چند کنار آنها افرادی از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی قرار داشتند و یا به شدت به افراد حزب جمهوری اسلامی نزدیک بودند اما بر چسب حزبی و سازمانی به آنها





